بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا
ونبینا محمد وآله اجمعین **امّا بعد** این رسالهٔ
نقد الفرایض مرتبست بر چند مقالهٔ **مقالهٔ اول**
در مسایل فقهیه متعلق است بعلم میراث
ودر این مقاله دو باب است **باب اوّل** در
مراتب وارثان ودر این باب مقدمه ایست
وچند فصل **امّا مقدمه** بدانکه میراث
چیزیست که منتقل شود از میّت حقیقی یا
حکمی بزنده حقیقی یا حکمی بمجرد اصل شرع
واستحقاق میراث بر نسب میباشد یا به
سبب ما دام که موانع ارث که بعد از این مذکور

میشود

میشود متحقق نباشد ونسب اتصال شخصیست
بشخصی بدین وجه که احدهما در ولادت
منتهی شود بآن دیگر یا آنکه هر دو منتهی
شوند بثالثی لیکن شرط است که اتصال
مذکور بر وجه شرعی باشد یعنی بعقد دایم
یا منقطع یا وطی بشبهه یا ملک یمین بخلاف
ولد زنا و ولد ملاعنه فصل صاحبان
نسب سه طبقه اند طبقه اول پدر و مادر
میت و فرزندان میت هر چند پایین روند
لیکن میانه فرزندان ترتیب متحقق است
یعنی اقرب منع ابعد میکند طبقه دویم
دو صنفند یکی جد و جدات هر چند بالا
روند دیگری برادران و خواهران و فرزندان
ایشان هر چند پایین روند و در میان
اجداد و جدات اقرب منع ابعد میکند پس

جد منع جد جد کند و همچنین در میان
اخوه و اخوات اقرب منع ابعد میکند پس
پسر برادر ممنوع شود با وجود برادر اما اقرب
از صنف جده و جدات منع ابعد از صنف
اخوه و اخوات نمیکند و هم بر عکس پس جد
حاجب اولاد اخوه و اخوات نباشد و
برادر و خواهر حاجب جد جد نشوند و این
طبقه دویم را کلالات میگویند طبقه سیوم
اعمام و عمات و اخوال و خالات لیکن این
مرتب است بر سه درجه درجه اولی اعمام
و عمات و اخوال و خالات میت و اولاد
ایشان قایم مقام ایشانند که هیچکدام اقرب
از این اولاد موجود نباشد مگر در یکمسئله
اجماعیه و آن اینست که پسر عم پدر و مادری
منع و حجب عم پدری فقط میکند و حکم این

مسئله

مسئله متعدی بغیر این مسئله نمیشود چنانچه
مثلا بجای عم عمه باشد یا بجای پسر عم دختر
عم **درجه ثانیه** اعمام و عمات و اخوال و
خالات اعمام و عمات و اخوال و خالات
اجداد و جدات و اولاد ایشان قایم مقام
ایشانند نزد عدم ایشان و طبقه ثالثه را
اولو الارحام می نامند **و بدانکه** در هر یک از
طبقات و درجات مادام که یک کس موجود
باشد و اگر چه زنی باشد مانع و حاجب آنهایی
است که در طبقات و درجات مابعد آنست
پس هرگاه دختری بماند با ده پسر زاده
تمامی میراث متعلق بدختر خواهد بود و
بر مذهب امامیه هیچیک از پسر زادها چیزی
نبرند و آنکس که او را اقربا باشند با میت
از جهت پدر و مادر مانع و حاجب آنهائیست

که قرابت مذکوره را از جهة پدر تنها داشته
باشند در جمیع انچه نصیب ایشان تواند بود
خواه از فرض وخواه از رد ومانع وحاجب
انها نیست که قرابت مذکوره را از جهت مادر
فقط داشته باشند لیکن در رد دون فرض
بشرط تساوی در قرب وبعد پس عم پدر
مادری مثلا حاجب عم پدری باشد مطلقا
وحاجب عم مادری در اخذ رد وهمچنین
خال پدر مادری حاجب خال پدری مطلقا
وحاجب خال مادری در گرفتن رد اما
پسر برادر پدر حاجب برادر پدری مطلقا
وبرادر مادری در اخذ رد نیست زیرا که
در قرب مثل ایشان نیست وانکس که او را دو
قرابت مختلف باشد حاجب نیست کسی را
که یك قرابت باشد لیکن اخذ میراث میکند

از هر دو جهة

از هر دو جهة چنانکه یک شخص عم میت باشد
وخال او نیز باشد پس این شخص حکم دو
وارث دارد ونصیب عم ونصیب خال هر دو وا
جمع کرده باو میدهند **مسئله** چون قرابت
نسبت دانسته شد بدانکه سببیت بر دو
صنف است **یکی** زوجیت ودیگری ولاء
اما حکم صنف اول آنست که زوج وزوجه
دایمی داخل می‌شوند در جمیع طبقات
یعنی اخذ میکنند با وجود تمام خویشان
نسبی نصیب مفروض خود را که آن نصف
است از برای زوج اگر زن را اولاد نباشد و
ربع است اگر اورا اولاد باشد وربع است از
برای زوجه با عدم ولد زوج وثمن با وجود
ولد او وبدانکه اصلا چیزی عاید نمی‌شود بر
زوج وزوجه در تقدیری که وارث منحصر

تصویر این مسئله آن است
که تزویج کند عمرو مثلاً
فاطمه را وعمرو را در اصل
پسری باشد از غیر فاطمه
زید نام وفاطمه را نیز
دختری باشد از غیر عمرو
زینب نام بعد از آن
زینب نام را تزویج
کند زید واز ایشان
فرزندی حاصل شود بکر
نام واز عمرو وفاطمه
نیز فرزندی پیدا شود
خالد نام پس خالد عم
بکر است از جهه پدر
وخال اوست از جهه
مادر پس هرگاه فرض
کنیم عمرو را پسر دیگر
احمد نام وبکر بمیرد
ومیراث او باولو
الارحام رسد پس خالد
ثلث مال میت را میبرد
بواسطه آنکه خال
وثلث دیگر از جهه
عمیت وثلث دیگر
از احمد است

باشد با زوج یا زوجه با جد فاضل سهام مفروض
ایشانست تعلق بحضرت امام ع دارد و
قول دیگر آنست که هرگاه سوای زوج وارث
دیگر نباشد فاضل را نیز باو رد میکنند و در
زوجه نیز مثل این رد اخبار وارد شده لکن
ضعیف است و در میان متقدمین و متاخرین قائل
نیست هرچند وارث را در حین عقد شرط
نموده باشند و این قول اقوی است و بعضی
گفته اند که بموجب شرط عمل میکنند و اما حکم
صنف دویم آنکه ولاء حکم طبقه چهارم دارد
یعنی با وجود آنکه شخصی از طبقات نسبی
موجود باشد میراث بولاء نمیرسد و [illegible]
طبقات نسب موجود باشند ولاء موجب ارث
میشود و بدانکه اقسام مشهوره ولاء سه است اول
ولاء عتق یعنی آنکسی که آزاد کند بنده را در عتق
متبرع

متبوع باشد یعنی عتق بر او لازم شده باشد
بسببی از اسباب مثل کفّاره و نذر و مانند
آن و متبرّعی نباشد از جرم و جنایت آزاد
کرده خود و در این وقت میراث آزاد کرده میبرد
و همچنین میراث اولاد او متعلق است
بآزاد کننده و به اولاد او اگر او نباشد و به
خویشاوندان او بترتیب اگر اولاد نباشد
این گاهیست که آزاد کننده مرد باشد و اگر
زن باشد میراث مذکور بدو متعلق است
و بعد از او از خویشاوندان پدری او و
فرزندان او میراث مذکور نمیرسد مگر آنکه
خویش پدری مادر خود باشد مثل آنکه
مادر فرزندان خود را از پیر خود حاصل
نموده باشد دویم ولاء ضمان جریره است
یعنی اگر کسی ضامن جنایات شخصی شود

بروجه شرعی ضامن در این هنگام از مضمون
له میراث میبرد و عکس نیست وصغیر ضمان
جریره آنست که ضامن کوید ضمنت جریرتك
وعقلك لحمي ودمك دمي وارثك ارثي
پس مضمون له کوید قبلت و میراث ضامن
جریره منتقل عنه نشود از ضامن بورثه او بر تقدیر
انکه ضامن فوت شود بلکه حق ولاء ضامن
جریره در این وقت ساقط است و بدانکه
معتق و ضامن جریره میراث میبرند با یکی از
زوج و زوجه آن چنین که زیاده بماند از نصیب
اعلی زوج و زوجه و نصیب اعلاء زوج چنانکه
کفته شد نصف است و نصیب اعلاء زوجه
ربع است پس اکر شخصی بمیرد و زوجه بماند از
وی و مولاء معتقی ربع مال متعلق است بزوجه
و باقی از مولی و اکر زوجی بکذارد با مولای
مذکور

ولاء امامت

مذکور نصفی از زوج است و نصف دیگر از مولا سیم
ولاء امام است و آن حضرت وارث کسی است
که وارث نداشته باشد و بدانکه ترتیب اقسام
ولاء بر نهج مذکور است یعنی مادام که معتق
باشد میراث مخصوص اوست و اگر او نباشد
مخصوص ضامن جریره است و اگر اینها نباشند
حضرت امام وارث است ، فصل موانع ارث
سه چیز است اول کفر وارث مطلقا یعنی خواه
کافر حربی باشد خواه ذمی و خواه مرتد
خواه غیر مرتد و کفر عبارتست از انکار چیزی
که از ضروریات دین نبی ص باشد خواه انکار
شهادتین یا انکار چیزی دیگر مثل وجوب نماز
و زکوة و مانند آن و باید دانست که کفر
وارث هرگاه مجتمع شود با اسلام وارث دیگر
مانع ارث کافر خواهد بود مطلقا یعنی خواه

مورث مسلمان باشد وخواه کافر واکر مجتمع
نشود با اسلام وارث دیکر مانع ارث نیست
مکر انکه مورث مسلمان باشد اما مسلمان
میراث میبرد از کافر ومنع وریثه کافر میکنند
هرچند ورثه از نسب باشد واکر کافری بمیرد
وطفلی چند بکذارد از مال او انفاق بر ایشان
میکنند تا انکه بالغ بشوند پس اکر کسی اختیار
اسلام کند میراث مخصوص ایشانست والا
از میراث ممنوع می شوند با وجود وارث دیکر
که مسلم باشد دویم رقیت یعنی انکه وارث
بنده محض باشد خواه مدبر وخواه مکاتب
مطلق که هیچ چیز اد انکرده باشد وخواه مکاتب
مشروط وخواه ام ولد وخواه غیر آن وهرکاه
وارث دیکر بباشد سوای بنده ومال آن
آن مقدار باشد که آن بنده را خرید ازمیت
نمایند

نمایند واجب است که اوّلاً او را از ترکه خریداری
نمایند و بعد از آن آزاد کنند و اجبر نمایند زیاده
از قیمت او تسلیم او نمایند و این کار بر امام
است و اگر امام نباشد بر حاکم و اگر حاکم نباشد
بر عدول مؤمنین و اگر ترکه آنقدر نباشد که وفا
کند که وارث رق را خریداری نمایند خریدن
لازم نیست خواه وارث رق واحد باشد و
خواه متعدد باشد و مال وفا بثمن جمیع نکند
که درین هنگام وارث امام خواهد بود امّا اگر
وارث بنده محض نباشد بلکه بعضی از او آزاد
شده باشد بسببی از اسباب شرعیه در این نوبت
بقدر آزادی میراث می‌برد سیم قتل وارث
یعنی آنکه وارث بکشد مورث خود را یا عمداً یا
خطاءً پس اگر عمداً بکشد ممنوع است از میراث
مطلقا یعنی از دیه و غیر دیه و اگر خطاءً بکشد

ممنوع میشود از دیه و میراث بردن مخصوص بخویشان
پدر نیست بر قول مشهور تتمه میانه مرد و زنی
که لعان واقع شود بر وجه شرعی توارث نیست
و همچنین میانه ملاعن و خویشان او و میانه ولد
لعان پس اگر ملاعن تکذیب نفس خود کند در
لعان یا اعتراف کند بولد درین هنگام او میراث
نمی برد از ولد و همچنین خویشان او میراث
نمی برند از ولد لیکن ولد از ایشان میراث می
برد و ثابت است توارث میانه ولد لعان و میانه
مادرش و خویشان مادر اما در میانه ولد زنا
و مادر و پدر او توارث نیست و همچنین در میا
او و میانه خویشان پدر و مادر پس اگر ولد زنا
بمیرد میراث او بزوج و زوجه میرسد و باولاد او
پس اگر جمیع ورثه او مفقود باشد میراث او
امام علیه السلام است باب دوم در تفصیل سهام
و ورثه

ورثه وکیفیت قسمت برایشان درین باب چند
فصل است فصل اول انچه در کتاب الله تعالی
از برای هر یک از ورثه معین شده انرا فرض
میگویند و آن شش است اول نصف فرض
دختر است و خواهر پدر و مادری و یا خواهر
پدری گاهی که تنها باشند یعنی وارث دیگر با ایشان
نباشد و نصف فرض شوهر است گاهی که میت را
فرزند نباشد و فرزند زاده اگرچه دور دور باشد
دوم ثلث ان فرض مادر است گاهی که میت را
فرزندی نباشد یا دو برادر یا برادری و دو
خواهر یا چهار خواهر یا زیاده که پدر و مادری یا
پدری باشند یا پدری [illegible] موجود
باشند در بیرون شکم [illegible]
نسبتی از اسباب [illegible]
که مذکور شد موجود باشند [illegible]

نصف

ثلث

از ثلث وو دين هنگام مادر سدس خواهد
برد اين گاه هست كه با وجود ايشان نيز پدر ميت
موجود باشد والا حجب متحقق نخواهد شد و فرض
كلالهٔ مادر است بشرط آنكه زياده از يكي باشد
سيم ثلثان و آن فرض دو دختر است و زياده
يا دو خواهر و زياده كه پدر مادري باشند يا پدري
چهارم سدس و آن فرض پدر است با وجود ولد
و فرض مادر گاهي كه او را حاجبي باشد بر تفصيل
مذكور و فرض يكي از كلالهٔ مادر پنجم ربع است
كه فرض زوج است با وجود ولد ميت و فرض
زوجه است با عدم ولد ميت ششم ثمن است
و آن فرض زوجه است با وجود ولد هر گاه زوجه
زياده از يكي داشته باشد قسمت ميكنند آن
نصيب زوجه است بر مجموع ايشان و غير اينها
مذكوره ميراث مي برند بقرابت محض فصل دويم
وارث

ثلثان
سدس
ربع
ثمن

وارث اگر یکی باشد یا آنست که صاحب فرض است
پس اخذ میکند اول از ترکه فرض خود را و باقی
بقرابت اخذ میکند سوای زوجه در زاید از
ربع چنانچه گفته شد سابقاً یا صاحب فرض
نیست پس ترکه را بقرابت اخذ میکند یا بولاء
و اگر وارث زیاده باشد از یکی یا آن است
که جمیع صاحب فرضند پس بر این تقدیر
هر یک فرض خود را میبرند پس اگر مال بسهام
ایشان وفا کند نقصان مخصوص است
بدختر یا دختران و خواهر یا خواهران پدر و
مادری یا پدری و بهمین تقریر که عول باطل است
نزد اصحاب امامیه و عول عبارتست
از زیاد کردن در فریضه و نقصان کردن از
نصیب هر یک از ورثه چنانکه اگر میت شوهری
گذارد و دو دختری و زوجی فریضه از دوازده

عول

نصیب ابوین دوس که چهار است ونصیب زوج
ربع که سه است وباقی که پنج است نصیب دختر
پس نقصان بر دختر است زیرا که نصیب او نصف
است که شش باشد وآنکس که قایل به عول شده
باشد فریضه را سیزده میگرداند واگر چیزی از
ترکه فاضل آید بعد از انکه صاحبان فرض فرض
خود را بازیافت نمودند ردّ واقع میشود بر
هریك از وارثان نسبی مطلقا بقدر سهم او
مگر گاهی که بعضی از ورثه صاحب دو سبب باشد
یعنی نزدیکی بمیت از جانب پدر ومادر هر دو
داشته باشد مثل برادر وخواهر پدر ومادری
که در این وقت رد مخصوص است باین بعض
خاصتر یا آنست که در میانه ایشان بعضی صاحب
فرضند وبعضی میراث بقرابت محضه می برند
در اینوقت صاحب فرض اخذ فرض خود میکند

واجنه

وآنچه فاضل می‌ماند مخصوص است باین بعض
مثل آنکه میت یک برادر مادری گذارد و یک
برادر پدر مادری پس صاحب فرض در این صورت
برادر مادریست سدس یکی که فرض اوست اخذ می‌کند
و پنج دیگر متعلق است به برادر مادری یا است
که در میانه ورثه صاحب فرضی موجود نیست
درین محل مجموع را بقرابت اخذ میکند با بولاء
فصل سیم اولاد و اقارب پدری و اقارب مادری
هرگاه مختلف باشند بانکه بعضی مرد باشند و
بعضی زن پس نصیب مرد ضعف نصیب زن
است و اقارب مادری قسمت را بالسویه می‌کنند
و اختلاف نموده اند فقها در اینکه اولاد اولاد
آیا قایم مقام پدران و مادران شان در میراث یا
نسبت میراث بر ایشان حکم قسمت میراث است
بر اولاد و اول قول اکثر است و ثمر دانستن آنکه

اجماعی اما مثبته شده باشد پس بنابراین هرگاه
میت پسر دختر را بگذارد و دختر پسری پس قول
اکثر نصیب دختر دختر ضعف نصیب پسر دختر است
و بر قول غیر اکثر بر عکس و سید قدس سره ترجیح قول
غیر مشهور داده و اولاد اخوه و اخوات و اولاد
اعمام و عمات و اخوال و خالات اخذ نصیب این
جماعت میکنند و بالسویه قسمت میکنند اگر اقوام مادری
باشند و اما اقوام پدری للذکر مثل حظ الانثیین
چنانچه گفته شد و هرگاه اقارب پدری با اقارب
مادری مختلف باشند یا آنکه بعضی را این قرابت
از دو جهت رسیده باشد و بعضی از یک جهت رسیده
پس خواهد نصیب آن بعض که قرابت مذکوره را
از جهت مادر داشته باشد سدس نصیب
آن گروه اگر واحد باشد و ثلث اگر زیاده باشد
از واحد و باقی تعلق بباقی آن گروه دارد مثلا
هرگاه

هرگاه شخصی متوفی شود از چهار عم وشش خال
واعمام واخوال مختلف باشند چنانچه دو عم پدری
باشند ودو عم مادری ودو خال پدری وچهار
مادری فریضه در این هنگام سی و شش است
نصیب اخوال دوازده است چهار از آن بر چهار
کلالهٔ ام قسمت میشود وهشت بدو باقی و
نصیب اعمام بیست وچهار است از انجمله هشت
نصیب کلالهٔ ام است وباقی از باقی وبدانکه
جد وجده از هر جهت حکم اخ واخت دارد از هر
جهت بتفصیل مذکور فصل چهارم هرگاه در
میانه ورثه حملی باشد که ممکن باشد اورا اخذ
میراث در یکی از طبقات واجب است که جدا
سازند از ترکه احتیاطا نصیب دو پسر را بنا بر
غایت حمل در اغلب اینست وبعد از آنکه حمل
متولد زنده شود مستحق میراث خود میشود

واگر چیزی از مال مذکور که احتیاطا جدا کرده اند
زیاده آید از نصیب حمل مولود رد آن زاید می کنند
بر باقی ورثه و هرگاه در میان ورثه خنثایی باشد
یعنی شخصی که هم فرج مرد و هم فرج زن داشته
باشد در اینوقت آزمایش او ببول میکنند
پس اگر بول او از یکی از فرجین آید در ذکوره
وانوثه تابع صاحب ان فرج است واگر بول او
از هر دو فرج آید ملاحظه سابق نمایند پس هر
فرج که سبقت کند ببول او را صاحب ان فرج
باید دانست واگر مساوات باشند بینهما ملاحظه
لاحق باید نمود پس هر کدام که آخر منقطع شود
حکم آنراست واگر در بین نیز مساوات باشند
ان خنثی مشکل است پس اگر منفرد باشد
جمیع ترکه مخصوص وی است واگر با او خنثی
مشکل دیگر باشد باهم برابر میبرند واگر با خنثی

میراث خنثی

مرد

مرد باشد یا زن یا هر دو نصیب خنثی را نصف
نصیب مجموع نصیب مرد و زن می دهند و بنابر
از برای تصحیح مسئله خنثی چند طریق منقول
شده از فقها رضوان الله علیهم یک طریق که
مشهورتر است طریق تنزیل است و آن
اینست که خنثی را یکنوبت فرض ذکوره کنیم
و ملاحظه کنیم که تصحیح فریضه از چند میشود و یک
نوبت فرض انوثت کنیم و ملاحظه فریضه کنیم
و بعد از آن ملاحظه نسبت بین الفریضتین
کنیم و لا محاله از چهار احتمال که ما بین اعداد است
و عنقریب بیان آنها میشود انشاء الله تعالی بیرون
نخواهد بود یعنی آنکه میان فریضتین تماثل باشد
درین هنگام ضرب میکنیم یکی از آن فریضه را که
در دو و بعد از آن ملاحظه میکنیم که نصیب
خنثی از حاصل ضرب بر تقدیر ذکوره چند است

میشود و بر تقدیر انوثت چند میشود نصف
مجموع نصیبین بدو میدهیم مثلاً فرض کنیم که
میت ابوین گذاشته و دو خنثی پس این مسئله
بر تقدیر ذکورة خنثیین از شش تصحیح می یابد
و همچنین بر تقدیر انوثت و چون میان فریضتین
تماثل است اکتفا بر یکی نموده در دو ضرب کردیم
دوازده حاصل شد بر تقدیر ذکورة خنثیین
نصیب ایشان از دوازده هشت است و همچنین
بر تقدیر انوثت پس نصف مجموع نصیبین که هشت
است بایشان داده شد که چهار است باوین
دوم آنکه میان فریضتین توافق باشد دربن
هنگام ضرب وفق احدهما میکنیم در دیگری
و حاصل را ضرب میکنیم در دو و ملاحظه
که نصیب خنثی بر تقدیر ذکورت چند است
و بر تقدیر انوثت چند نصف مجموع نصیبین
بدو میدهیم

دو را از شش
باوین میدهیم
و چهار را با خنثی
بدو خنثی

بدو میدهیم مثلا فرض کنیم که میت دو پسر
گذاشته و دو خنثی چه اگر فرض ذکوره خنثیین
کنیم فریضه چهار است و اگر فرض انوثت
کنیم شش و بینهما توافق است بنصف پس
نصف احدهما را در دیگری ضرب نموده حاصل
ضرب را که دوازده است در دو ضرب میکنیم
بیست و چهار حاصل میشود و چون بر تقدیر
ذکورت خنثیین نصیب ایشان از بیست و
چهار دوازده است و بر تقدیر انوثت هشت
پس نصف مجموع که دوازده است بایشان (که ده است خ)
میدهیم سیم آنکه تداخل باشد بین هر دو حکم
قاعده اینست که اکتفا کنند باکثر و اکثر را در دو
ضرب کرده نصف مجموع دو نصیب یعنی نصیب
خنثی بر تقدیر ذکورت و نصیب او بر تقدیر
انوثت به خنثی دهند مثلا فرض کنیم که میت

ابوین گذاشته و یک پسر و یک خنثی چه تقدیر
ذکورت مسئله از شش تصحیح می یابد و بر
تقدیر انوثت از هجده و چون میانه شش و
هجده تداخل است اکتفا بهجده نموده در دو ضرب
میکنیم سی و شش حاصل میشود و چون نصیب
خنثی بر تقدیر ذکورت دوازده است و بر
تقدیر انوثت هشت نصف مجموع که ده است
به خنثی میدهیم چهارم اگر آنکه تباین باشد
قاعده آنست که ضرب احدی الفریضتین کنند
در دیگری و حاصل را در دو ضرب نموده نصف
مجموع نصیبین از حاصل اخیر به خنثی دهند
مثلا فرض کنیم که میت پسری گذارد و یک خنثی
چه فریضه بر تقدیر ذکورت خنثی دو است
و بر تقدیر انوثت سه است و بینهما تباین است
پس ضرب سه در دو نموده حاصل را که شش است

در دو

در دو ضرب نمودیم دوازده حاصل بشد و نیم
نصیب خنثی خواهد بود فتامل و بدانکه این
مذکورات بر مذهب اکثر است که نصیب
خنثی را نصف نصیب مرد و زن مردم هند
و بعضی گفته اند که تشخیص حال خنثی بقرعه
میکنند باین وجه که بر کاغذی مثلا می نویسند
عبد الله و بر کاغذی دیگر امة الله و این دعا
میخوانند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ
عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بَيِّنْ لَنَا اَمْرَ
هٰذَا الْمَوْلُودِ حَتّٰى يُوَرَّثَ مَا فَرَضْتَ لَهُ
فِي كِتَابِكَ و بعد ازان کاغذها در میان کاغذهای
دیگر می اندازند و پریشان میسازند و بعد از
ان بیرون می آورند اگر عبد الله اول بیرون
آمد میراث مرد باو میدهند و اگر امة الله اول

بیرون آمد میراث زن باو میدهند و علامت دیگر
آنست که استخوان پهلوی خنثی را می شمارند
از هر دو طرف پس اگر هر دو برابر باشند زن
خواهد بود و اگر زیاده باشد طرف استخوان
پهلوی راست بر چپ مرد است و هرگاه درمیان
دو ران شخصی باشد که فرج مرد و فرج زن هیچکدام
نداشته باشد تشخیص حال او در میراث بقرعه
میکنند و هرگاه درمیان دو ران شخصی باشد که
او را دو سر باشد و دو بدن او را از خواب بیدار
میکنند آهسته اگر هر دو سر او بیکنوبت از خواب
بیدار شوند این شخص واحد است و الا دو شخص
است فصل پنجم هرگاه جماعتی بیکنوبت غرق شوند
یا در زیر انبوه آیند و تقدم و تاخر ایشان درم
معلوم نشود و از یکدیگر میراث برند قاعده آنست
که موت هر یک را تقدیر کنند که پیشتر از دیگری است

ونسبت

میراث خنثی

وقسمت ترکه او کنند بر جمیع ورثه او پس اگر نصیب
وارثان زنده هر یک شود بایشان دهند واگر
نصیب وارث ثانی شود که با او فوت شده اند
قسمت کنند بر وارثان زنده این وارثان تا آنکه
انتقال یابد متروکات بوارثان زنده مثلا هرگاه
فرض کنیم که سه برادر پدری بیکبار غرق شوند
وهریک برادر مادری داشته باشند پس چون
فرض کنیم موت یکی از این برادران اول خواهد
بود و وارث او دو برادر پدری ویک برادر مادری
پس فریضه ایشان دوازده است نصیب برادر
مادری دو سهم است ونصیب هر یک از این دو
برادر پدری که متوفی شده اند با او پنج سهم واز
ایشان منتقل میشود بر برادران مادری این
دو برادر پس از قسمت ترکه این برادران هر
برادر زنده را دو سهم می رسد از اصل ترکه برادر

خود و پنج سهم دیگری رسد از ترکه دیگرانی که غرق
شده اند با برادر او بسبب انتقال اما هرگاه در
میان ایشان بعضی را مال نباشد اگرچه او بدیگران
نمی رسد اما میراث دیگران باو میرسد و هرگاه
هریک ازین جماعت اولی باشند در اخذ میراث
یکدیگر از غیر این جماعت هریک اخذ میراث یکدیگر
میکنند فرضاً و منتقل میشود از ایشان بوارث
زنده هریک و اگر بعضی ازین جماعت که با یکدیگر غرق
شده اند مثلا میراث برند از بعضی اما آن بعض
میراث نبرد مثل دو برادر پدر مادری که یکی را اولاد
باشد و یکی را نباشد و هر دو را برادر پدری باشد
درین مسئله اختلاف است میان فقها رضی
قولی آنست که قسمت ترکه هریک میکنند بر وارث
زنده او خاصه و توارث ساقط است پس درین
هنگام میراث برادری که صاحب ولد است متعلق است
باولاد او

باولاد او و میراث برادر بی ولد متعلق ببرادر

بیدی دیگر انکه از یك جانب قسمت میراث

مید هند و از یکجانب نمید هند پس بنابراین

برادر صاحب ولد میراث می برد از برادر بی ولد

و عکس نیست تامل **مقاله دویم** در کیفیت

حصه کردن ترکه با وجود ملاحظه انکه کسری

واقع نشود واین مقاله مشتمل است بر مقدمه

و دو باب **اما مقدمه** در بیان قواعد حسابیه

ایست که مفید است در تصحیح سهام و در بیان

مقدمه چند فصل است **فصل اول** در دو عدد

که هست نسبت میان ایشان از چهار وجه

بیرون نیست پس اگر مساوی یکدیگر باشند

آنها را **متماثلان** نامند مثل دو و دو نسبت اربع

واگر مساوی نباشند یا آنست که عدد اقل

عدد بیشتر میکند با ینمعنی که اگر عدد اقل را

اقل را از اکثر بیرون کنند چیزی باقی نمی ماند
از اکثر این دو عدد را متداخلان گویند و متساوبان
نیز نامند چون سه نسبت بشش و نه و اگر افنا عدد
بیشتر میکند یا انست که عدد ثالثی غیر از واحد
یافت میشود که افنا هر دو کند دو عدد را متوافقان
گویند و متشارکان نیز گویند چون شش نسبت
بر هشت که دو افنا هر دو میکند یا انکه یافت
نمی شود پس ان دو عدد را متباینان گویند
چون پنج نسبت به هفت و بیا بلدانست
که عدد ثالثی که افناء این دو عدد میکند مخرج
کسر است که در هر دو عدد یافت میشود و موافقت
ان دو عدد باعتبار این کسر است پس هر گاه در
ضورت عدد ثالث مذکوره دو باشد ان دو
عدد در نصف موافق خواهند بود و اگر سه
باشد در ثلث موافق خواهند بود و اگر چهار
باشد

باشد در ربع موافق خواهند بود و اگر پنج باشد
در خمس و اگر ده در عشر پس هرگاه خواهیم
بدانیم که میان دو عدد مختلف چه نسبت است
از این نسب اربعه قسمت عدد اکثر میکنیم بر
عدد اقل پس اگر چیزی باقی نماند متداخلان
خواهند و اگر چیزی باقی ماند مقسوم علیه را
قسمت میکنیم بر باقی و همچنین میکنیم تا آنکه
چیزی باقی نماند پس آن دو عدد متوافقان
خواهند بود و آن مقسوم علیه اخیر که مفنی
هر دو است مخرج کسر مشترک ایشانست تا آنکه چیزی
باقی ماند پس آن دو عدد متباینان اند
فصل دوم قاعده اهل فرائض آنست که اگر اخذ
حصه‌ها کنند از کمترین عددی که منقسم تواند شد
بر ورثه بر حیثیتی که کسری وارد نشود و این
طور عدد را اصل مال و هر نصیب و مخرج سهام

پس هرگاه طلب کنیم کمتر عددی را که منقسم شود
بر دو عدد مختلف یعنی هر یک ازین دو عدد تواند
بود وان عدد مخرج کسری باشد که هر یک ازان
دو عدد مخرج ان کسر بند نظر باید کرد که این دو
عدد با یکدیگر چه نسبت دارند ازاین نسب اربعه
اگر متداخلان باشند عدد مطلوب همان عدد
خواهد بود ازان متداخلین که بیشتر است و
احتیاج بعدد دیگر نمیشود چنانچه طلب کنیم کمتر
عددی را که منقسم شود بر چهار و بر هشت که این
عدد هشت است و اگر متشارکان باشند عدد
مطلوب حاصل ضرب کسر مشترک نیز یکی ازاین
در دیگری چنانچه طلب کنیم عددی را که منقسم
شود بر تسعه و بر خمسه عشر و این هر دو شریکنا
در ثلث پس ثالث هر کدام را که ضرب کنیم در دیگری
چهل و پنج حاصل شود وان اقل عددی است

که منقسم

که منقسم میشود بر ایشان و اگر متباینان باشند
عدد مطلوب حاصل ضرب یکی از این دو عدد
است در دیگری چنانچه طلب کنیم اقل
عددی را که منقسم شود بر سبعه و عشره پس
ضرب سبعه در عشره میکنیم هفتاد حاصل
میشود و آن اقل عددی است که منقسم
میشود بر ایشان و هرگاه دانستی طریق تحصیل
عدد منقسم بر دو عدد ممکن است ترا معرفت
عدد منقسم بر اعداد بر این وجه که عدد منقسم
بر دو عدد را که حاصل کردی نسبت کنی بعدد
ثالث و تحصیل کنی عدد دیگر منقسم بر این
عدد حاصل و بر ثالث و بعد از آنکه عدد منقسم
بر ایشان حاصل کنی باز نسبت کنی آنرا بعدد رابع
و علی هذا القیاس مثلا هرگاه که خواهی که اقل
عددی حاصل کنی که منقسم شود بر ثلثه و اربعه

وخمسة وستة وثمانية پس منقسم بر ثلثه واربعه
دوازده است زیراکه متباینانند و منقسم بر
دوازده و بر خمسه شصت زیراکه اینها نیز
متباینانند وستّه داخل است در شصت پس
احتیاج بعمل دیگر نیست و منقسم بر شصت
و هشت صد و بیست زیراکه متشارکانند
در ربع پس صد و بیست اقل عدد است منقسم
بر اعداد مذکوره **فصل سیم** کسر مفرد می باشد
مانند سدس یعنی شش یک و سبع یعنی
هفت یک و مانند یکجزء از یازده و یکجزء واز
یازده و مرکب مضاف میباشد چون نصف
سدس یعنی نیم شش یک و چون یکجزء از یازده
جزئ باشد از عدد دیگر و مرکب معطوف مثل
وسبع و تسع پس مخرج کسر مفرد عددی باشد
که هنام کسر مذکور باشد واین مخرج ثلث است
وربع

مفرد آنرا گویند که از چند کسر ترکیب نیافته باشد و مرکب آنرا گویند که ترکیب یافته باشد از دو کسر یا زیاده ٢٢

وربع وخمس تا عشر پس مخرج ثلث ثلثه است
ومخرج ربع اربعه است وخمس خمسه وسدس
سته وعلی هذا القیاس یا عددی باشد که منسوب
الیه کسر باشد مثل جزئی از پانزده که پانزده
مخرج ویست وجزئی از هفده که هفده مخرج وی
است ومخرج کسر مضاف عددیست که حاصل شود
از ضرب مخرج مضاف در مخرج مضاف الیه مثل
نصف سدس که مخرج ان عددیست که حاصل آید
از ضرب دو که مخرج نصف است در شش که وی
مخرج است وان دوازده است ومخرج کسر معطوف
عددیست که منقسم شود بر مخارج کسور معطوف
پس هرگاه گویند کدام عدد است که او را کسر نصف
وسدس وعشر است طلب باید کرد عددی [illegible]
که منقسم بر مخارج اینها باشد [illegible]
وهرگاه گویند کدام عدد است که منقسم شود

ربع ان مثلا بر پنج طلب باید کرد عددی را که ربع
او را خمس باشد باین وجه که ضرب اربعه در
خمسه کنند و حاصل را بگیرند و هرگاه گویند کدام
عدد است که منقسم میشود مثلا ثلث ان بر چهار
و سدس آن بر پنج طلب باید عددی را که ثلث آنرا
باشد و عددی دیگر را که سدس انرا خمس باشد
بعد ازان طلب باید نمود عددی که منقسم شود
بر عددین مذکورین و هرگاه گویند کدام عدد است
که منقسم شود باقی آن بعد از اخراج سدس
ربع بر چهار مثلا طلب باید کرد عددی را که آنرا
ربع و سدس باشد و بعد ازان ناقص کردن
و سدس آنرا پس اگر باقی مباین اربعه است
ضرب اربعه باید نمود در عدد اول و اگر مشارک
اربعه باشد یا مداخل پس بدان وجه که دانسته
شد باب اوّل در کیفیت قسمت ترکه بر ورثه
صحیح

صحیحه هرگاه دانسته شد انچه مفصل شد سابقا
پس بدانکه ورثه یا انست که در میانه ایشان صاحب
فرض هست یا نه پس اگر در میانه صاحب فرض
نباشد یا انست که قسمت ترکه بر ایشان بالسویه است
در بین هنگام عدد روس ورثه اصل مال خواهد
بود مثل انکه ورثه سه پسر باشند یا سه دختر
یا انست که قسمت بالسویه نمی شود چنانچه
بعضی مذکر باشند و بعضی مونث پس مذکر را دو
باید و مونث را یکی انچه حاصل شود اصل مال است
و چنانچه بعضی مذکر و بعضی مونث و بعضی خنثی
باشند پس مذکر را چهار و خنثی را سه و مونث را
دو اعتبار نماید انچه حاصل شود اصل المال است
واگر در میانه ورثه صاحب فرض باشد خواه تنها
وخواه بشرکت غیر باید مخرج فرض را گرفت واگر اسم
معین را که فرض است یا نصف یا ثلث یا ربع یا ثمن

صاحب فرض یکی باشد یا آن سهام متعشر که فروض
است دانسته باشد بر تقدیر آنکه متعدد باشد پس
اگر عدد مذکور منکسر نشود بر وریثه فهو المراد مثل
آنکه فرض کنیم که میت ابوین کذاشته و زوجه در
اینوقت نصیب زوج نصف است که سه باشد
از شش و نصیب ابوین باقی پس نظر میکنیم اگر
اخوه حاجبه موجود است مادر را سدس است
که آن یکی است و باقی که دو است نصیب پدر است
و اگر اخوه حاجبه موجود نباشد مادر را ثلث است
که آن دو باشد و پدر را باقی که یکی است و مثل آنکه
فرض کنیم که میت ابوین کذاشته و دو دختر پس از
شش چهار نصیب دختران است و دو نصیب ابوین
و اما اگر عدد مذکور منکسر شود بر وریثه یا آنست که کسر
واقع میشود بر فریق واحد پس نظر باید کرد که میان
نصیب فریق و عدد آن توافق است یا نه اگر توافق باشد

پس پدر در اینجا میراث بقرابت میکیرد و رد

دنق دا

وفق با عدد فریق واو را اصل فریضه ضرب باید کرد

مثل آنکه میت ابوین گذارد و شش دختر فریضه

شش است دو نصیب ابوین و چهار باقی که نصیب

بنات است منکسر میشود بر ایشان و چون میان نصیب

ایشان که چهار است و عدد رؤس که شش است

توافق است بنصف لیس نصف عدد ایشانرا

که سه است در شش ضرب میکنیم هیجده حاصل

میشود و منقسم است بر ورثه و اگر توافق نباشد [illegible]

شش نصیب ابوین است

عدد فریق را ضرب میکنیم در اصل فریضه مثل

آنکه میت ابوین گذارد و پنج دختر را چون نصیب

بنات که چهار است و عدد رؤس ایشان پنج

است ضرب عدد رؤس در اصل فریضه میکنیم سی [illegible]

حاصل میشود منقسم است یا آنست که انکسار

میشود بر زیاده از فریق واحد البته [illegible]

که میانه سهام هر فریق و عدد آن توافق است [illegible]

اصلا میانه هیچ سهم و فریق توافق نیست یا آنکه میانه

بعضی از سهام و فریق توافق است و دون بعضی

پس بنا بر تقدیر اول دیده هر فریق باید نمود مر جزء

وفق و بر تقدیر ثانی عدد هر فریق را بحال خود

باید گذاشت و بر تقدیر سیم دیده بعضی از فریق را بر

جزء وفق باید نمود که توافق داشته باشد و دون

بعضی و بعد از آنکه این کار کرده باشند نظر باید کرد

که میانه اعداد این فریق هشتگانه چه نسبت است

از آنجمله آنچه متماثل باشند اقتصار کنند بر یکی

و آن یک عدد را ضرب کنند در اصل فریضه مثل

آنکه میت سه برادر پدری و سه برادر مادری

گذارد چه اصل فریضه ایشان سه است یکی

اخوه مادری است و منکسر بر ایشان و دو نصیب

اخوه پدری هم چنین منکسر بر ایشان و میانه

میانه عدد این فریق و عدد آن فریق تماثل...

که فایده

التقابل که عدد نود و نه را اصل فرض نمیم ضرب نمودیم
دوازده حاصل می‌شود و منقسم است بر این جماعت
وانچه متداخل باشند اقل را طرح نموده ضرب اکثر
باید نمود در اصل فریضه مثال انکه وارث سه برادر
مادری و شش برادر پدری کذارد که اصل فریضه
ایشان سه است و نصیب هر فریق منکسر بر ایشان
و چون میانه عدد این هر دو تداخل است اقل را باطل
نموده دو سه که اصل فریضه است ضرب نمودیم شش
حاصل شد و منقسم است و آنچه متوافق باشد
ضرب وفق احد ... دیگر و مبلغ را در
در اصل فریضه ضرب ... مثال آنکه ... چهار
زوجه بکذارد و شش برادر ... اصل فریضه
چهار است یک ... و ...
ایشان و سه نصیب اخوه ...
اعداد این دو فریق ...

نصف احدهما را در دیگری ضرب نموده حاصل را

که دوازده است در چهار اصل فریضه ضرب کردیم

چهل و هشت حاصل میشود و منقسم است بر

ورثه و اینجه عبارت باشد ضرب احدی در دیگری

باید نمود و حاصل در اصل فریضه مثل آنکه میت

دو برادر مادری و پنج برادر پدری گذارد اصل

فریضه که سه است منکسر است بر ورثه و چون میان

اعداد این دو فریق تباین است ضرب احدهما

در دیگری نموده حاصل را که ده است در اصل فریضه

ضرب نمودیم سی حاصل شد و منقسم است باب

دویم در مناسخات هرگاه یکی از وراث پیش

از قسمت ترکه متوفی شود و وارث گذارد خواهد

قسمت هر دو ترکه کنیم از اصل واحد طریق آنست

که تصحیح کنیم مسئله میت سابق را اگر ورثه

میت ثانی همان ورثه میت اول باشند و میراث

برند

مناسخات

برند بهمان جهت بجای اختلاف فی قسمت مال میکنیم
از فریضه اخیره مثل آنکه وارث میت دو برادر
باشند و دو خواهر بعد از آن یک برادر و یک
خواهر فوت شوند و بغیر این خواهر و برادر وارث
نگذارند و اگر ورثه میت ثانی نیز همان ورثه میت
اولی باشند یا همان باشند لیکن استحقاق
میراث نیز بان جهت داشته باشند یا آنکه ورثه
میت ثانی غیر ورثه اولی باشند و استحقاق نیز
مختلف باشند پس گاه باشد که نصیب میت
ثانی منقسم شود بر ورثه اولی کسر بجا مثل آنکه
میت زوجه داشته باشد و پسر و دختری بعد
از آن زوجه متوفی شود از پسر او دختری
که مسئله اولی از بیست و چهار است و نصیب
زوجه از آن سه میباشد و منقسم است بر ورثه
او و گاه باشد که منقسم نشود بر ورثه او مثل آنکه

یا یازده است اگر میانه نصیب است ما قبل و سهام زوج

او مباین باشد در ضرب فرزند ثانی با بلند

در فرزند اول مثل آنکه میت زوج ازاده و برادر

مادری و یک برادر پدری باشد و بعد از آن زوج مرد

شود از پسر و دختر پس ... نصیب زوج

از فرزند اول ... مثل است ... شود و

سهام ترکه او ... است ... بودن ... را

در ضرب ... مسئله ... شود و اگر ...

... و سهام ترکه ... داخل باشد بلند

... نصیب او داخل باشد در سهام ...

... سهام ترکه ... برابر نصیب است

... ضرب با ... و فرزند

مثل آنکه ... باشد ...

... و یک برادر ... و بعد از آن ...

شود از ... کرده ...

زوجه

اصل مال مثلا اگر میت چهار پسر گذارد و وصیت
کند از برای شخصی بمثل نصیب یک پسر الا ربع
مال که مستثنا است پس ربع مال بهر پسری میدهیم
چیزی باقی نمی ماند از مخرج ربع پس حکم ببطلان
وصیت میکنیم و اگر در صورت مذکوره بجای
الا ربع مال گوید الا سدس مال سدس مال را
بهر پسری میدهیم و دو باقی می ماند بر پنج
قسمت میکنیم به عدد سهام ورثه و موصی له
باین طریق که پنج را در شش ضرب میکنیم سی
حاصل می شود هر پسری را دو دهیم اول پنج
میرسد و ده باقی می ماند قسمت میکنیم بر پنج
نصیب هر کس دو پس هر وارثی را هفت
میرسد و موصی له را دو و بر دو صاد قست
که مثل نصیب پسر است الا سدس مال و اگر
میت سه پسر و سه دختر گذارد و وصیت کند
از برای

از برای شخصی بمثل نصیب یک پسر الا عشر مال
واز برای دیگری بمثل نصیب یک پسر الا نصف
سدس مال واز برای دیگری بمثل نصیب یک
دختر الا ثلث خمس مال واز برای دیگری بمثل
نصیب یک پسر و یک دختر الا سدس مال پس
کوره
قوله تحصیل عددی باید کرد که مخرج کسور مذ
باشد یعنی عشر و نصف سدس و ثلث خمس و
سدس و این عدد شصت است و مجموع کسور
مذکوره از این عدد بیست [illegible] است و نصیب
است بر پسر و دو دختر [illegible]
ایشان قسمت میکنیم [illegible] للذکر [illegible]
الانثیین [illegible]
ثمن شود و نصیب [illegible] ثمن
و سه سهم و یک ثمن دیگر [illegible]
بهمان نسبت که بدختران دیگر داده [illegible]

بلبست وهشت وثمن میشود باقی می ماند سیزده
یك سهم وهفت ثمن لیس قسمت میشود بر دو
وموصی لهم جمعاً لیس انجه بود نه سیر سد تا
اضافه میشود با نجه اول رسیده بود که ان سه سهم
وثمن باشد از برای دختری وشش سهم و
دو ثمن از برای لیسر لیس مجموع حصه دختری
پنج میشود از شصت ونصیب هر پسری ده جدا
مجموع بجل وپنج میشود ونصیب جماعتی که وصیت
شده به هشت سهم از ترکه از حصه ایشان جملا
پانزده میشود لیس انکس را که بمثل نصیب ابن وصیت شده
الا عشر چهار میرسد وانکس را که وصیت بمثل نصیب
ابن شده الا نصف سدس پنج میرسد وانکس را که
بمثل نصیب بنت الا ثلث خمس یکی وانکس را که بمثل
نصیب ابن وبنت الا سدس پنج ... هرگاه وصیت
کند از برای شخصی بثلث انجه باقی ماند از ثلث بعد ...
بعد از

بعد از آنکه اخراج نصیب وارثی کنند از ثلث مثلا
یا وصیت کنند بربع اخماس باقی مانده از ثلث یا ربع
بعد از اخراج نصیب وارث یا مانند اینها یا و
کنند بمثل نصیب وارثی الا ثلث یا ربع اخماس باقی
مانده از ثلث یا ربع پس طریق آنست که منقسم
المخرج گردانند کسور را که نسبت داده شده با
ما یبقی یعنی مخرج مشترک اینها را حاصل کنند اگر
منقسم المخرج نباشد بعد از آن ضرب کنند مخرج
کسر منسوب بمال را در آن مخرج و حاصل ضرب این
دو مخرج را نگاه دارند پس کسور منسوبه بما یبقی را
از مخرج محفوظ بگیرند و از او کم کنند و حاصل را مخرج
محفوظ این را که هست با مخرج مستثنی منه
باشند با این کسور با استثنا کنند کسور منسوبه
بما یبقی را که از مخرج محفوظ با استثنا از حاصل مخرج
محفوظ و این که هست کسور مستثنا [illegible] الخ

نباشد پس انچه حاصل شود بر تقدیر اول یا باقی
ماند بر تقدیر ثانی نصیب وارثی است که وصیت
شده بمثل نصیب او بعد از ان ضرب کنند سهام
ورثه و موصی له یا موصی لهم را در مخرج کسور منسوبه
بما بقی پس انچه حاصل شود زیاده کنند بر آن
کسور منسوبه را یا نقصان کنند از ان پس حاصل
عدد کسور منسوبه بمال خواهد بود پس اگر ماخوذ
ثانی مثل نصیب وارث باشد یا کمتر از ان باشد
وصیت باطل است و اگر ماخوذ ثانی مثل نصیب
وارث که ماخوذ است اولا نباشد و کمتر نباشد
ضرب میکنند حاصل ثانی را در مخرج کسر منسوب بما صل
مال پس حاصل اصل مال خواهد بود مثال انکه ماخوذ
ثانی مثل ماخوذ اول باشد انست که وصیت کند از
برای یکی بمثل نصیب پسری مکو خمس انچه باقی ماند از
ربع مال و موصی را سه پسر باشد پس ضرب خمسه میکنیم
در اربعه

در اربعة و زیاده میکنیم بر حاصل که بیست است
یکی را که کسر منسوب بمخرج است ببیست و یک
حاصل میشود این نصیب ابن است بعد از آن
ضرب میکنیم سهام ورثه و موصی له را که او نیز چهار
است در پنج ببیست حاصل میشود زیاده میکنیم بر
او یکی را در این وقت حاصل میشود مثل نصیب
ابن پس وصیت باطل باشد مثال آنکه ماخوذ
ثانی مثل نصیب وارث ماخوذ اول باشد و کمتر
نباشد آنست که شخصی فوت شود و چهار پسر
گذارد و وصیت نماید از برای شخصی بمثل نصیب
یک پسر مگر ثلث الخمس الباقی مما بعد الثلث بعد النصیب [illegible]
نصیب یکی از ثلث و از برای دیگری بمثل نصیب یک
پسر ایضا پس مخرج ثلث را در پنج زیاده [illegible]
ضرب میکنیم که مخرج کسر منسوب بمال است [illegible]
سی و شش حاصل خواهد شد زیاده میکنیم [illegible]

هفت راکه مجموع ثلث و ربع است از دوازده چهل
د سه حاصل میشود پس این حصه پسر است از
مبلغ مأخوذ آخر که اصل مال است بعد از ضرب
میکنیم سهام ورثه و موصی لهما را که آن شش است
در دوازده هفتاد و دو میشود زیاده میکنیم بر آن
هفت را هفتاد و نه حاصل میشود و این ثلث مال
است پس انچه باقی ماند از ثلث بعد از اخراج نصیب
آن پسر که چهل و سه است سی و شش میشود و
ثلث آن دوازده است و ربع آن نه پس موصی له
ثانی را سی و چهار و چهار پسر را صد و هفتاد و ...
پس اصل مال دویست و سی و هفت می شود مثال
دیگر اگر ... نه پسر که دارد و وصیت کند از برای
شخصی بنصف انچه باقی ماند از ربع مال و از برای
... بثلث انچه باقی ماند و از برای دیگری بربع انچه
باقی ماند پس مخرج نصف و ثلث و ربع آن سیزده ...
دو ضرب

وضرب میکنیم چهار را که مخرج کسر منسوب باصل
مال است در دوازده که مخرج کسر منسوب بما بقی
است چهل وهشت میشود نقصان میکنیم سیزده را
باقی میماند سی وپنج وان نصیب یک پسر میشود بعد
ازان ضرب میکنیم او را در دوازده صد وهشت
حاصل میشود نقصان میکنیم سیزده را باقی
میماند نود وپنج وان ربع مال است پس نصیب
موصی له اول سی میشود ونصیب ثانی بیست
نصیب ثالث پانزده واصل مال سیصد وهشتاد

باب دویم در اقرارات اقرار اخبار است از حق
سابق پس هرگاه اقرار کند بعضی از ورثه بانکه
دینی بر ذمه مورث او هست اقرار او مقبول
است در نصیب مقر پس اخبر وسد او بشود او دین
مذکور را و باز یافت میکنند مگر گاهی که مقر عادل
شهادت کند بموجب اقرار او که قبول شهادت

او میکند در این هنگام در خصوص باقی ورثه واز
ایشان نیز حصه دین میگیرند بعد از انکه صاحب حق
سوگند خورد بر وجه شرعی بانکه حق بر ذمه مورث
دارد و اقرار جمیع ورثه بر ثبوت حقی بر ذمه مورث
ایشان حکم اقرار مورث دارد و هرگاه شخصی اقرار
کند بانکه فلانی خویش نسبی من است و ان
شخص که مقر به است مشهور بخلاف این نسب باشد
یا اقرار کند بانکه فلان خویش سببی من است و ان
نسبی زن شتر باشد و مقر به نیز تصدیق به خویش
سببی کند در این هر دو صورت تو ارث ثابت میشود
یعنی مقر از مقر به میراث میبرد و مقر به نیز از او میبرد
پس اگر مقر را وارث دیگر باشد که حجب ان مقر به
کند در میراث یا با او شریک شود پس اقرار او مقبول
نیست مگر با بینه عادل یا اقرار وارث مگر کاهی که مقر
طفل صغیر باشد و منازعی نداشته باشد که اقرار در

در این وقت

در این وقت مقبول است کاهی که در وجه نصف نیز کند

و هر گاه اقرار کند دو عادل از وورثه برادری دیگر

که صاحب آن وورثه شود یا شهادت ایشان شهادت

این دو عادل و اقرار ایشان مقبول است در نصیب مقر

پس اخذ میکند مقر جمیع آنچیزی را که استحقاق

آن دارد مقر و این کاهی است که مقر به اولی باشد

از مقر و نصف نصیب مقر را و این کاهی است که اولی

نباشد بلکه هر دو برابر باشند پس اگر بعد از آنکه اقرار

در حق کسی کرده باشد بر وجه مذکور اقرار کند در حق

غیری غرامت میکشد از برای او یا مقاسمت میکند

با او یکبار دیگر و اگر کسی اقرار کند بچیزی و بعد از

آن انکار کند انکار او را قبول نمیکنند بهیچ وجه من

الوجوه والله اعلم تمام شد فارسی نقد الفرائض که بالتماس

حضرات عالیات و اعیان قوم و فقیر بتحریر موقف این رساله

ابن مرتضی حسین الملقب بجلال الدین الحسینی گشت فی حجه

ثلث و تسعین و تسعمائه تمت فی یوم الاحد بتاریخ شهر

رجب المرجب غره شهر ۱۲۴۷